





بہارِ صفا و کرم کا فصیح و بلیغ
پہلے پہل سے پہلے پہل سے پہلے



انتہائی حلاوت



مطالعہ میشتی کو کشتی کا پورے مریض کو
درمطالعہ میشتی کو کشتی کا پورے مریض کو

کتاب خانہ
مکتب اہل حق
فصلیہ سرود
۱۳۱۲

التماکس

اس مطبع میں ہر علم و کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور فہرست اداسکی ہر ایک شائق کو چاہا پر غار سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت کتب بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پرچ کے تین صفحہ سادہ میں کتب مذہب اسلامی مثل تفسیر زبان اردو و تواتر ایچ انبیاء و اولیاء فارسی و اردو کتب متفرقات دینیہ درج کرتے ہیں کہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب متفرقات دینیہ

مثنوی زائر - دعوت قابل تریب مصنفہ نواب شیرعلیخان -
تنبیہ احمدی - سرایاے ختم المرسلین کا بیان مولفہ جمال الدین حسین خان -
وازدہ مجلس مسے - ریاض اللادہ ہر فی احوال سیدالابرار - مولفہ مولوی وحید الدین محمد رضوی -
اسرار کر بلا - حالات مرکزہ کر بلاے علی مولفہ منشی محمد ظہیر الدین بگرامی -
مہر نبوت - نعت پیغمبر من تصنیف نواب محمد مردانعلیخان نظام -
رموز القرآن - اوقات قرآن کا بیان مولفہ مولوی محمد حسین علی نائق شاہ جہانپوری -
آثار محشر - علامات قیامت کے بیان ہیں -

صبح کا ستارہ - حالات بہشت و دوزخ و قیامت مولفہ مولوی عباس علی -
قیامت نامہ بہشت نامہ - مولفہ مولوی فیاض الحق -
آثار قیامت - اسین آثار قیامت کا بیان اکسیر ہدایت - ترجمہ کیمیائے سعادت مترجمہ مولوی فخر الدین -
مذاق العارفین ترجمہ احوال العلوم کامل چار جلدیں مترجمہ مولوی بشارت علیخان -
نور نامہ و شمائل نامہ - اسین نور محمدی اور شمائل احمدی کا بیان ہے -
خدا کی رحمت - حال پیدائش حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیں -
الترتیب و فضائل نبوت و نم البدل مولفہ یحییٰ کتاب مصنفہ محمد ظہیر الدین ہیں -

صنایع و مکاتیب و صنایع و صنایع



مطبع نایب منشی نوکشتہ واقع پورن رین بہ طبع گڑ

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش دنیایش مرا حدی را که کاتب فصاحت بیان خرد و شوران از بحر زینتای شانی
بیکرانش چون قلم سرگردست و فشی بلاغت نشان خرد و دانش پروران از فکر بر ملا می و
بی پایانش خامه دار بریده زبان رباعی صانع کو کمال غرور جلال و درناش نایان
لال و آنکه گفته حقیقتش بر تر باز قیاس گمان و هم خیال تقدیر صفایه عن اعطاه ترفیع الاقلام و تشره
ذرات عن اوراق ذوی الافهام و تحفه در و دران عاقبت محمود که آیه فیض هدایت و ما از سناناک الازحمه
للعالمین گلیست از گلشن فضال و موقوف لازم الوثوق لولا که لما خلقت الا فلک حرفیت از دفتر
کمال او رباعی آن مالک ملک شرع نوین بود و کشف قایق یقین بود و بروج هم پیری و آدم
آن هم خضیف و طین بود و علی اله العظام و اصحابه الکرام اما بعد من همچو پان خوشه چین خرمن تابستان

لله از جفاکاری چه بپایان	خاطر آشفته دارم و دل سرد	لا اله الا الله بدایع محنت و دره
نیز من بر مراد دل نه رسید	فرحت از من برنج نقاب کشید	هر زمانم الم کند پایمال
شرت غم دیدم بجای نالی	از سموم غم سم بیاض وجود	هرگز این غنچه دلم نه گشود
مثل من نیست در جهان ثانی	حرف خوانی از بوج نادانی	من که عجب بسم همه ز سر تا پای

در شهر کشته شود سخن آرد | فهم نامم کنی بهنج شکرست | از مهر مصرع آرد تو گیر می و
هنگام طالب علمی بلده فتوح که بدیده تنگ ظرفان خمره بین قیوح مجر آید و به چشم دانا و لایق
سخن آفرین صورت فتوح می نماید فی تعافیت فیض آگین که علم بعمل عالمان عظیم نشان
علم بر آسمان افراخته در خطه است لایق که علم بعمل عالمان یرفع الکاش مشعل آفتاب
درخشان ساخته خدایت پیگیان رست گفتارش معجزه آموز عیسوی صلوات ندیگیان
درست کردارش چراغ افروز موسوی مهندسان و در پیش از شک تا شک کانت از بختان فیه
از ثری تا فلک الافلاک دافع امراض پادشاهان جاد و طرازش بنار و دانی تسخیر و کان نموده و بخوار
سحر سازش بنکته بر نی شکایت دل قدسیان ربوده هنگام سطوح شمع جمال خویش چراغ آفتاب
شام بی اختیار بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر عارض سیمینش از غایت مضطرب صبح گوهر
از تار میاز و بیات بهر کویچه اش بگر خان ره نورد و تو گوئی گلستان شده کویچه گرد به
حسن و لطافت اساس و باین گل گشته رنگین لباس و گلستانیت که ناظر از سد
سکندری بایست و بوستانیت که حج پردازش بر بندجم تواند نشست صحتش به گلستانی چون چهر
بر رویان مهرش و شن ساز دیده اسید و شامش بعبط سائی چون مشکویان و لکشمی ستان از گرد
خورشید لطافت انهارش چشمه کوثر را آب داده و طراوت اشجارش ابواب فرح پر کوثر را گلیان
کناده بیت زهی صفای عمارت که در تماشایش به بریده باز نگردد نگاه از یوار و نور خوا
دوستان محبت اساس دقیقه شناس که هنگامه موافقت گرم مبداشتند و تخم مصداق مریع
دل می کاشند بر آن آرد که باجماع مکاتیب مرسوله که بخدمت بزرگان و عزیزان اتفاق
آفتاده بود پردازد و به ترتیب مرغوب جمع نموده بگذشته انجمن سازد که هرگاه گردش در دوا
چون حروف خود از بساط سطر نشا طرب خنود و در گردان در زبان مفارقت یاد کاری باندان
قلیل البضاعت حکم و اقبال طاعت هر چه افزایم در ده بجا فصل مرتب ساخت بطول کلام که باید و تکلیف
سید و پیر خست بخت در سلک تر چون در ناسفته سفته شد به محبت موعضات فی تیارخ گفته شد

[illegible]

لازم نشاندن سخن تا چون دوست محبت گزین محمد امین بحیثیت عالم چند قطعه زمین که در سرکار سیف
صدر رنجیق القدر داده بگرای خدمت میرسد یقین است که در انجام آن بگذارد روزگار این دوست
سرایا انکار را به چنین منت بشار خواهند فرمود بیست و دو تا خاطر از فکر سخن شاد و دیر تو
مانی ابل سخن باد مکتوب و دوازدهم خدمت نقابت و اقبال پناه نجابت و اجلال در نگاه
سید نظراسین پرگه انوب نگرش تندرست دای و اگر داشت غله محصول زمین پر و انجات تحریر یافت
بیست و شکر فیض تو چمن چون کشای ابر بهار که اگر خار و گریه هر پرورده است به مسند دولت و
اقبال و وساد خدمت و اجلال بوجود حق بود آن شفق قدران عظیم الامتنان میر صاحب جیو
زاده اندر و قدره زیب گزینت پذیر باد و خیر اندیش عبودیت کیش خلیفه طالب علم عبد
آدای آداب و تعلیمات بندگی سادت خود را از یاد و خیر صفاتی چه بر سر سادت اندوزان حضور
موفور السور و میداد اگر چه این فدوی با شمع و بهای ذاتی و صفاتی آن ملازم هر بان غائب
آرزوی اوراک ملازمت سراپا بخت و سر دار و لیکن بوجوب آنکه شکر آن مرآت با کثرت است
محصول آن دولت فیض وصول با موقوف بروقت داشته بودای واجب العرفه است پرزاند
که چون پیش ازین رفعت و امانت پناه شیخ محمد امین از بگذردم وجه کفایت متعلقان این بهترین سند
موازی سی بگیه زمین در سواد موضع رسول آباد و رضامندی مالکان موضع مذکور بهر خاص خود
باین قلیل البضاعت عنایت نموده محصول یک فصل در ایام بهاری ایشان بوابستانگان این
پریشان رسیده بود و بعد از آنکه این محمدان از غایت شوق کسب علم با غما و کمال مهربانی سلطان از
حال و استقبال که البته متفق حال یکسان شکسته بال خواهند بود و مقتضای دریا و لی آب از دیده
و لب تشنگان بر خواهند گرفت خداوند غفر که صورت تقوا را و اختیار نموده بهمدان انشا پر گشته
مقوم بقدر و عنایت از میر صاحب رشک چمن گزیده از ان باز با وجود فیض عام آن خیر اگر امین
محصول زمین منظور آن جامعیت نان طلب جان بلب یکده فرسیده بیست و هجده است از
قامت ناسالقی اندام است و در تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و فیض رسان بکیان

این دست نوشته
از دست میر صاحب
در روز دوشنبه
ماه رجب سال
۱۰۱۲ هجری
در شهر تبریز
مکتوب شده است
به دست
میر صاحب
در روز دوشنبه
ماه رجب سال
۱۰۱۲ هجری
در شهر تبریز
مکتوب شده است
به دست
میر صاحب

سلامت اگر چه از خبر شدت اثر محنت شاد و فقر و فاقه متعلقان روز و چون شب چنان جاگذاست
و ششم مانند روز قیامت در از لیکن بشکر اینکه باریا مالکان حضور مقتضای و فوهریانی غله محصول با خیر
بجای محفوظ امانت نگاه داشت اندر طلب اللسان و عذب البیان میباشند بیست و چهارم و دیوار است را که
دارو چو میشتیبان چه چه پاک از هیچ خبر آنرا که دار و لوح کشتبان و در تصویر است امید آنکه در غله مر قومه
محفوظ حواله مالکان مضع مذکور شود و آینده را نیز مترصد توجهات کربانه و مهربانه آن شفق مهربان است
بیست و زمین و آسمان تبار قرار است به بدینا نام نیکو و نگار است و انتحاب دولت و اقبال لایزال باد
بحرمت التوفیق و العاصد مکتوب میر محمد در جواب دست اخلاص پروردگار برابریان ابوالمظفر تحریر یافت
بیست و نیم یک خط از یاد تو خاموش به فراموشی شده از دل فراموش به مهر و ملامتی و موصول معنوی که متداول
محاسن اخلاق آن بچشمه اشکال محو و محال لطلب اللسان و عذب البیان میباشند اگر شمه از جوش محبت
مواظبت بوضوح بیان آورده بر آید روی خامی تیرگی پذیر و شعله آتش بنامه و دیگر و بیست و ششم
آتش در پر رنج اللان اعدا و اگر غنایم بهر تو بر بندم بهال او و اندا جام حل تو و منزل را که از باوه
شوق و آرزوی ملاقات بخت همت و مقالات فرحت آیات آن نونهال چمن امتثال مالا مال بود
از ریش و تراوش باز داشته بمطالب پرداخت که بطالع مضمون جملت شون رقیه او و احتیاط
مضطرب را که بوصول خرده خبر خیریت اثر آن سرایه مروت و محبت روز و شب آگی طلب بود و همدست
عشرت تازه و مسرت بی اندازه ساختن ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی و یقین است
که آن برادر دکان برابر از آنجا که خبر سخن فیزی رسند از شغل سبق عربی و انشا که هر دو در مسبق
موافق اند خود را معطل خواهند داشت و تحصیل و درستی خط بر خط موشان زهره حبیبین خط نسخ
می کشد و در شوق شیار روزی خواهند نگاشت بیست و کسب کمال کن که عزیز جهان شوی به کس
بیکمال چچ نیز در خیز من و اگر چه آن عزیز سراپا تیر درین ماده حری زدن حکمت است همان
آموختن است لیکن مقتضای و مسوزی که خرده و تقاضای مست نمی گذارد و کشتان کشتان هم
برین می آرد و مصحح می ترا و و کنیم آنچه در آوند دل است بحکم اول نامه انشا به محبت

این دست نوشته
از دست میر صاحب
در روز دوشنبه
ماه رجب سال
۱۰۱۲ هجری
در شهر تبریز
مکتوب شده است
به دست
میر صاحب
در روز دوشنبه
ماه رجب سال
۱۰۱۲ هجری
در شهر تبریز
مکتوب شده است
به دست
میر صاحب

۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

عنایت است بهیت و ران برمی که شمع روی تو نیست به چرخ دیده را گل میوان کرده بهنگامه
افاوت و افاعت کبرم رب العزت گرم با ورقه یا نروم و صفت و اشع الشفقتین یعنی از
خواندش لب بلب نرسد و طلب و مستیکه ناش تم از بین قبل بود و تحریفات از آنجا که دیده
در اشتیاق آن بگانه آفاق احسب ریمان و سینه از آتش فراق آن سر اسراف شفاق شعله آه و ناله
خیزانست در صورت اگر از روی لطفت اتفاقات که طعنه یاران راسخ الاتحاد و واقع الوداد است
دوستان جانی را از شریف شریف خود خرسند گردانند هر آینه خاطر را از نگرانی انتظار دارند زیاده
چه گشته آید الله تعالی بخش و شادان و دانی گرداند رفته شان و هم خدایت محبت و صداقت
اطوار موافقت و مخالفت آثار مقبول درگاه دو و میر سید محمود تحریفات فخلص پر وادوست نواز
یارانیکه در خلا و مساز و هم از بوزد و عبارت آرائی خود را بلباس یکنانی می نمود و شب پیش
شیر طلب از حکایت ایشان و فر پاکشوند و در امانت آن ماسن خبر اندیشان زبانها شودند اگر چه از
مصر مقالات پریشان آن جامع بدیشان خنجر دل دوستدار شگفت مگر ازین رو که مصرع
جواب جا بلان باشد خوشی به حقی نگفت اما در مصورت آن غنی شناس کا رخا تقدیر را بکشاید
پیشانی بر قطعه مسیح ثانی حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افروز حفظ مراتب بودن است قطعه هر که چون
کاغذ و قلم با فتنه و دوزبان و دور و یه گاه غنن با نچو کاغذ سیاه کن رویش به چون قلم گردنش به
تبع بنی به اتع آبدار آفتاب از نیام مشرق بر آید دشمنانت چون قلم بریده زبان و قلم زیبا
مکار صفو تر کاش رنگین نماید دست دوستان مثل کاغذ گوهر فشان باد رفته هفت دهم
برایه آمال و آمانی حدیقه پیرای عشق و کامرانی میرزا بختانی که بعد انقضا ایام جوانی
بخت کسب علم پرداخته بود و تحریفات بهیت پیر که دم ز عشق زند بن غنیمت مست به از شایع کند
میوه نودس غنیمت مست به انکه الله المنة که موافق خوش وستان خلاص اثر و پیرایه سر شوق کسب کمال
که هیچ حسرات حل و مال است بخاطر شریف تمکن گشت و دل عیش منزل خیال باطل بهنگامه پردازی
اولیوب را بهشت آرزو داد که بموجب این بهیت و لا ویر بهیت بهر کاریکه بهیت بسته گردود

[illegible]

اگر خاری بود که گشته گرویده در کم فرقی شد و عهد بسیار استعدادی میرساند و یاران مجلس نشین را که
آفرین گزار خود گردانند قلای برد در ترین اوقات بهره مند کالات صوری و معنوی گردانند
بهره النون والصادقه میزدیم به برادر یکان برابر صداقت اطوار سلطنته شعار ابوالمظفر محمد
یافت بیت مازیاران شیر یاری داشتیم خود غلط بود آنچه پنداشتیم به از آنچه سباید محض بود
و هر چه شاید محض باشد عجیب آید و طرفه طریقی که در فاضل ایشان چون شوق محبت اندیشان
روز بروز می افزاید و بدل شود و نزل و حریرت میکشاید بهر حال بیت در باد توایم هر کس ایام
یگانگی مشکوکه آشنا ایم به مراتب محبت و اتحاد و زافزون با در قعه نوزدهم بخت پندست
خان ذی شان سولطان امانت خان موجب و نمود و مودت و تنگناه میان سعوی که در خواست
پروانه ایشان بخت رفع مناقشه برادران و خویشان و شت تحریر یافت صاحب مهربان
عظیم الاتقان سلامت چون ذات قدسی صفات آن قبله آمال را وسیله عظیمه احب الممهم
خسته دلان شکسته بال میداند اند این مضطرب الحال از ان منبع زلال فیض با مید کمال آرزو
دارو که بار یافتگان حضور این فدوی را از ظلمت آباد شد اند انتظار بر آورده خضر مثال بر چشمه
حیوان مراد رسانند و سکنه روار آواره و شت حرمان نگر و اندیشه بیت غیاتی کن و مارا بکار
گذارد که کار ما به موقوف بر عنایت تست به تا پروانه هنگام آفرینش شعیر سوزست شعیر دولت
اقبال پروانه محفل فیض اشمال بلاد دولت جاوید غلامی کناد و بخته البنی و آله الامجاد و قعه بستم
بیار غلگسار آرام بخش دل بقرار غفر آثار صداقت و دایمان آله داوشتن حقیقت حال خیریت
مال خود بقلم واد بیت ماییم و جراحت غیری و عیسی نتواندش طبعی به از آنجا که جام خواش این
خام طبع بی سر انجام از باره مراد فروغی نمی یابد و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی دل
محبت آموز و نیتا بد بیت روزم بغم و شب بالم میگذرد و غم به با محنت و غم میگذرد و درین
صورت حکم آنکه اگر چه زلال سیرابی خود میراب غیاید اما میاید تسکین میشتابد بدین بیت
بیت حافظ طبع بر عنایت که عاقبت به آتش زند بخرین غم و دوا به امید که گاه به تر

بحرمته البنی و آلہ الامجاد و رقصی و قوم در جواب غیری در مقامش فرمایند که بسیار است که تو را کند
 بدان تویم و معاف و صحت افزا و بیدار و در خوابی و یک سکه ای محبت پیرای بکعبه هر راس
 مرقوم بود معلوم نمود از آنجا که مرقومید کار و سلیقه تجارت انشا الله تعالی در حدود و الا با هم
 معالیه ذاتی و کارشناسی را که نظنون خاطر دوستان ست بیایه یقین برسانند و بگردار و اقلار
 شایسته خود را از مصاحبان ممتاز دیگر و اند چون قدر دانی و مراتب شمای فروزان و سینه پر کنیز
 حسود و غیره چون خود سوزان با در قهسی و چهارم خدمت اقرب و ج مروت گوهر در ج ثنوت
 محبت نشان میان کمال خان شکر لعل نظار حقیقت دوستی دوستان چرب زبان و ترک محبت
 ایشان تحریر یافت خان رفیع ایشان بلند مکان سلامت از یاران ایشان و یگانگی که غایب
 لباس دوستی در آیند و باطن اساس دشمنی حکم نمایند و قبا بختن مهره محبت را در شش شد
 گذشتن است اگر چه آن مقبول از باب کمالات محتاج این قسم مقالات نبودند اما بمقتضای
 تجربه یاران اخلاص زمانی معنی چند دوستانه مرقوم نموده زیاده ازین گفتگو زیاده است
 رقصی و نیم در جواب دوستی و تقیم یافت مکتوب صداقت اسلوب مشتمل بر اطلاع حقیقت
 حال این شکسته بال نگاشته خامه لطیف تمامه بود رسید باعث فرید انبساط خاطر گردید صداقت
 پناه چون از دل شکسته کار سی می آید و از دست فروخته عقده نه کشاید پای است را ازین
 ترویات بی اثر لنگ ساخته و باین آن پیر و اخته محبت ماکار خوش را بخواند کار سازند
 پیچیده ایم تا گرم او چنانکه سلامت باشند رقصی و ششم در جواب غیری نگارش
 یافت عروس مطلب چهره کشا و رونما و با و آنچه در باب پیوفائی و عدم رخصت میر گدائی که حزن
 و دستا ز نشود از غایت کوتاهی اندیشی مال و متاع خود را با مال قطعه الطریقان نمود علی نمود
 بیست انگشت که خدا منصب خویش و بایه ایلیس بکار و باری این در ده در نیولا از غایت پریشانی
 و حوادث آسمانی تر قاست و بی گمان شده و آن پیشانی بدیشان که از نقوش بدست گذشت
 هلال گشته در بر سر گردانست در خجورت غیر از آن که آن عطا پوش نظر بواطف و برادرش

لعل خان اول کشید
 هم بومی کسی در میان
 بنی و انشای و در میان
 معاف و صحت افزا و بیدار
 کلام و سلیقه تجارت
 معالیه ذاتی و کارشناسی
 شایسته خود را از مصاحبان
 حسود و غیره چون خود سوزان
 محبت نشان میان کمال خان
 ایشان تحریر یافت خان رفیع
 لباس دوستی در آیند و باطن
 گذشتن است اگر چه آن مقبول
 تجربه یاران اخلاص زمانی
 رقصی و نیم در جواب دوستی
 حال این شکسته بال نگاشته
 پناه چون از دل شکسته کار
 ترویات بی اثر لنگ ساخته
 پیچیده ایم تا گرم او چنانکه
 یافت عروس مطلب چهره کشا
 و دستا ز نشود از غایت کوتاهی
 بیست انگشت که خدا منصب
 و حوادث آسمانی تر قاست
 هلال گشته در بر سر گردانست

گرسانه خود نموده بدستور سابق غایتی از بخشیده صلاحی دیگر مطیع دوستان صداقت انشای
 برین نگار بر کرم خویش نگار بخت خاطر روز افزون با در قهسی و تقیم مشتمل بر اطلاع حقیقت
 سراپا اختصاص غلت و سنگاه میان محبت اند تحریر یافت بیت مایه و سلامت بحال و خوشم
 غیر نادیدن تو هیچ پریشانی نیست و خیال کنند که دوستان سراپا نشانند مخالف باز و از آئین
 مروت و گذشته بسیار دیگر پرواز و انشا الله تعالی تادم حیات ست نامت گویان و وصلت جوان خواهر
 ماند بیت این نیست که عاقل را مروت رود از خاطر کان سالق پیشین تا روز پسین باشد در قه
 سی و ششم بدو سیک از غایت فلک و دایه بلاکت افتاده بود مشتمل بر مقدمات تسلی طراز تحریر
 یافت بیت باید چو برن خنده زان سرشت و جهان نه میجو ایر بر سر دنیا گیرستن و در تنگنای
 کشمکش زمانه و وقت آباد و بطلان را گذشتن خاطر چون حریف رزق منتشر و دشمن ست مقتضای
 دانش و در اندیش آنکه در حال بشکر و صبر که هر یک موجب حصول نعمت و وصول دولتست
 گر اندول بچون و چرا کشاید جمعیت صوری و معنوی نصیب روزگار رفعت و آثار باد بالنون
 و الصاد رقصی و نهم مشتمل بر دعای قیمه الوداد و قیقه شناس خاطر و حلی نعمت و دستگاه
 میر علی تحریر یافت عیبه خاطر کان سرشت آن سر و فرخ و شویان روزگار که صدر شاهوار در جنت
 بهای ثلث آن نیز زو جلت ده خط مو نشان گلزار یادیرگاه است که خلص صمیمی با وجود نسبت
 بندگی که در کمال متحقق است بود در مقام مهر شعاع کامیاب نگار و خبر حال جمعیت مال آن سرمایه
 فضل کمال که تعلیق خاطر این شکسته بال بدان بیشتر نشینده و با که خلاف گذشته پیوسته
 از صحت مزاج عافیت امتزاج خود بعلوم آرد و دوستان در برین را که خط نسخ بر صحر برسمیات
 نشیر و تقدیم پارتیه نه انکار نظم رگین رقم نقوش شکین بر چهره کاغذ حسین صبح کشاید محال
 بر گزیده بارگاه و کمال بر قوم مسرت از قوم با در قهسی و تقیم چهل و پنجاه چمن لثا شیرازه
 بنده مجبور و انبساط صدر نشین مکان فح میان شفیع در سفارش تحریر یافت دامن و کنار نامه را
 بکلمات اشتیاق و مقدمات فراق مشون ساختن بادای مسامحت عرفیه پر و خن ست لاسرا

لعل خان اول کشید
 هم بومی کسی در میان
 بنی و انشای و در میان
 معاف و صحت افزا و بیدار
 کلام و سلیقه تجارت
 معالیه ذاتی و کارشناسی
 شایسته خود را از مصاحبان
 حسود و غیره چون خود سوزان
 محبت نشان میان کمال خان
 ایشان تحریر یافت خان رفیع
 لباس دوستی در آیند و باطن
 گذشتن است اگر چه آن مقبول
 تجربه یاران اخلاص زمانی
 رقصی و نیم در جواب دوستی
 حال این شکسته بال نگاشته
 پناه چون از دل شکسته کار
 ترویات بی اثر لنگ ساخته
 پیچیده ایم تا گرم او چنانکه
 یافت عروس مطلب چهره کشا
 و دستا ز نشود از غایت کوتاهی
 بیست انگشت که خدا منصب
 و حوادث آسمانی تر قاست
 هلال گشته در بر سر گردانست

باین می گزاید و بر سر گذارش مدعای آید محبت پناه خویشای ذاتی و صفاتی مودت دستگاه
 خلاص گزین میان تاج الدین که دوست پرهیز خان مولی المکان والاشان عنایت خان
 دار و مخلص صمیمی را برین می آرند که درین ماده بان صداقت نشان بر نگار و نقیص که توجیه کریمانه می باشد
 دشته خیط طلب با تمنان قبول خواهند نمود و بهیت تازنده ایم لطف خود از ما کن درین به بعد فانی
 بکمال صانع می کند به توفیق دوستی و دوست تراز می فوق با در قلم چهل و یکم بیان شیخ عزت الله
 در سفارش گفتش تحریر یافت و در او چنانا فوت و اتحاد و سنگاها اخلاص مندرج چند سفارش
 این دانی در باب مفعی مناقشه برادران بنام نامی ذاب الاحباب حاصل کرده و با این که حق بجای
 خود دارد و در بجای نبرده در می صورت اگر چه توجیه سالی که متکفل تمام کافه انام است در باب
 این بیچاره جلوه ظهور در هر زمینه بار منت پیشا بر دوست دارند بهیت میدار سری خاکساران
 همان به شکر آن که سرفراز گردند به مدارج دولت و اعتقاد و ارفاق با بجز مته الهی و آله الامجاد
رقعه چل و دوم بدو سلیکه که دانش انبیاء مرقوم بطریق توشیح بر آید و دل در سستان
 فرحت بیفزاید تحریر یافت کثرت ضمیر بر گزین ابیات مجتبی چو رخ ز پرده کشود به یاس را
 صورت امید نمود به راحت افزای میدلان بکلام به سر و در پیش شاد است سلام به
 یاد او در او به نسیان به در او طنه زن بسد در مان به عمید رویش به شقی و سعید
 به به خجسته از قریب بعید به دولت حسن است مایه از به آنکه غور شد است سالی به لطف
 او به هم جرات دل به جوهر لعل است احتیاج به صیدی لذت در گفتار به یوسف از هر سواد
 زلفا و در لفظ از معنیش بخود تاز به معنی از لفظ او نمون سازد به باد که از سال نامه و بهین سام
 بهجت التیام از خزان ایشان سهام درین و شمن نیم بهری در مرز دل خلاص منزل کاشتن است
 مضی با مضی آینه و بهیت که کرد و تابش غور شد اگر چه در بخشان لعل سازد سنگ راه گلشن است
 سگفته بار الفون الصاد رقه چل و سوم شکر صفتیک حروف الفاظش لفظ پائین دارد و
 تحریر یافت و او بهیال همه جاد به حال بار در عارح عارح سدا صاعده صاعده عدل و داد

این رقه چل و دوم بدو سلیکه که دانش انبیاء مرقوم بطریق توشیح بر آید و دل در سستان
 فرحت بیفزاید تحریر یافت کثرت ضمیر بر گزین ابیات مجتبی چو رخ ز پرده کشود به یاس را
 صورت امید نمود به راحت افزای میدلان بکلام به سر و در پیش شاد است سلام به
 یاد او در او به نسیان به در او طنه زن بسد در مان به عمید رویش به شقی و سعید
 به به خجسته از قریب بعید به دولت حسن است مایه از به آنکه غور شد است سالی به لطف
 او به هم جرات دل به جوهر لعل است احتیاج به صیدی لذت در گفتار به یوسف از هر سواد
 زلفا و در لفظ از معنیش بخود تاز به معنی از لفظ او نمون سازد به باد که از سال نامه و بهین سام
 بهجت التیام از خزان ایشان سهام درین و شمن نیم بهری در مرز دل خلاص منزل کاشتن است
 مضی با مضی آینه و بهیت که کرد و تابش غور شد اگر چه در بخشان لعل سازد سنگ راه گلشن است
 سگفته بار الفون الصاد رقه چل و سوم شکر صفتیک حروف الفاظش لفظ پائین دارد و
 تحریر یافت و او بهیال همه جاد به حال بار در عارح عارح سدا صاعده صاعده عدل و داد

سیدی میرسد با و بعد از ای آداب در هم و داد که داب ارباب کیدل بود و مطلب می گزاید
 مطالبه گرامی را اسلحه که غم که سب غلوم که کار سید عبد الوهاب بود و در ایام سید و هم
 روح مجروح گردید محبت صمیمی را بطور داد بدین حال در باب معنی الیه یکی و بعد بسیار به صیاح رسیده می
 منظور به بجای می رود امید که لطف و لطف به یاب به برود و بی برسد بکریمه جوده رقه چل و چهارم شکر صفتیک
 یک لفظ لفظ پائین دارد و دیگر بالا بخد متبوعه که نامش هم ازین قبیل بود و تحریر یافت ارباب نشان
 دانی کشاد و یاد از ویرود و ستار سرایا انگار یاد شده موجب آن برای عشرت دیگر خواهد بود سخن
 پرده را نظر بر تبحر هم رابط انصاف بدشت دادی لازم و برین سخن ارباب به دانش باید نکاشت
 سوای شوق به کاشته آید رقه چل و پنجم بهجت قدوده و اما و لان حقیقت گزین شیخ نور الدین
 تحریر یافت کثرت محبت و لایق شقاق نامه روح از آنکه شکر تکریم یافت شیخ بهیت مقام
 با هم کمال بهیت گردید بهیچ اسی که یابی نام این سخن تن به قلب قلب قلب با بر قلب قلب
 زن به مرقوم قلم عطوفت نیم آن اثر منیع ج معانی گوهر نظیر روح سخندان زاده الله عمره و قدره
 بودیم آماشام و دل جان امطر نموده برای نکته پیرامین با و که از قلب لفظ قلب با اعتبار
 عکس لحن و از لحن لعل ترادفت که و از کبر به سید قلب ثالث که با اعتبار دل و لالت بر حرف
 اوسط دارد و کاف حرفی خواسته و از قلب لفظ قلب با اعتبار دل که لعل اتفاق بر حرف میانه و ال است
 لازم همی گرفته و از قلب ثالث با اعتبار عکس لفظ مال حاصل کرده هرگاه کاف حرف را که حصول
 مابقی است بالفظ مال اتصال بهین هم کمال حاصل میشود و سخن ثانی الفواغ به غور خاطر محمد ان که
 در کمال قصصان است گذشته نیست توقع از بزرگان عذر بخوش آنست که از راه فضل و کرم خطبه کیمیا
 اثر و آورده به تبیل غلاط اصلاح خجسته کلمه فکر فلک چما باعث حل تارست تمامی مطالب آن مقبول
 بارگاه ازل به فتح کرم فائق الامام صاحب خالق الاشراج والارواح خجل با در رقه چل و ششم
 شکر صفتیک مدعای نامه بهجت تمامه تحریر یافت تجدید هم صداقت خلاص نشاید لازم غلت و خصل
 کثرت ضمیر محبت کثیر سوده قلم و یاد و زکا است که خاطر افروخته زادیه نشین ظلت ناکامی بود و

این رقه چل و دوم بدو سلیکه که دانش انبیاء مرقوم بطریق توشیح بر آید و دل در سستان
 فرحت بیفزاید تحریر یافت کثرت ضمیر بر گزین ابیات مجتبی چو رخ ز پرده کشود به یاس را
 صورت امید نمود به راحت افزای میدلان بکلام به سر و در پیش شاد است سلام به
 یاد او در او به نسیان به در او طنه زن بسد در مان به عمید رویش به شقی و سعید
 به به خجسته از قریب بعید به دولت حسن است مایه از به آنکه غور شد است سالی به لطف
 او به هم جرات دل به جوهر لعل است احتیاج به صیدی لذت در گفتار به یوسف از هر سواد
 زلفا و در لفظ از معنیش بخود تاز به معنی از لفظ او نمون سازد به باد که از سال نامه و بهین سام
 بهجت التیام از خزان ایشان سهام درین و شمن نیم بهری در مرز دل خلاص منزل کاشتن است
 مضی با مضی آینه و بهیت که کرد و تابش غور شد اگر چه در بخشان لعل سازد سنگ راه گلشن است
 سگفته بار الفون الصاد رقه چل و سوم شکر صفتیک حروف الفاظش لفظ پائین دارد و
 تحریر یافت و او بهیال همه جاد به حال بار در عارح عارح سدا صاعده صاعده عدل و داد

و با استقلال کمال و بیری و تسلی متعلقان خود نمایند و بیتی که نخل سفت میوه او پائدار باوید و دریا اگر
گذشت در شاهوار باوید مکانیه معلوم و در غریب دوستی تحریر یافت از استماع خبر قضیه نامرغبه
آن عهدش وطن گزینیان بهشت برین و هم آغوش چمن نشینان غلغله فیض آگین تالم و تخریب
نمود و ابواب حزن و ملال بر دلها کشود کتاب از غایت الم در صورت کباب گردید و عشرت انبیا
خار حشرت و جگر خلید دیده ازین آفت جانسوز الشکاب بنیاد نهاد و سینه ازین ناسره شعله افروز
در التهاب قفا و آخر الامر و دستان اسخ الاعتقاد بقضای این بیتی عرفی اگر گریه میرسد
وصال به صد سال میتوان به تنگ گریستن به از جرع و قرض که عادت و اشتیاقان صورت
لباس است باز مانند و تحفه فاخته و درود بر روح آن مسافر عالم شود و هر چه خسته دلان
مجزوح گزرا نند ظاهریست که آن رموز دوان کارخانه مگوین و محیا و بر بے اعتباری
حیات مستعار و پے پے برده دست بحمل المتین شکب بانی که منظور بارگاه صمدیت
ست زده باشد آگے بیتی آنکس که اولش عدم و آخرش فناست به در حق او
گمان ثبات و بقا خطاست به فصل چهارم در آداب و القاب و خاتمه کتاب
القاب بادشاه کترین فدویت کیشان عقیدت آگین بیع الدین لوح جبین بقدرت
سجرات بندگی منقش داشته و رقوم تسلیات غلامی با قلام اناسیل بر صفحہ تارک نگاشته بموقف
عرض ناصیه سیان بارگاه خواقین سجده گاه شاهنشاه ملاک سپاه ظل ظلیل انیر و متعال
نائب مناب و اوریسمال که فلک از شوق سجودش سرسبز در کعبه و ملک اندوخت آستانه بوش
مومل و با خضوع است میرساند نوع دیگر کترین فدویان سرای اعتقاد محمد و عجز و نیاز بر استانه
عبودیت داشته و پای ارادت و انکسار در راه بندگی گذاشته بموقف عرض مقتبان محفل
نور آگین و طمسان نخچین انجم ترین بندگان حضرت قدر قدرت قضا صولت باعث من و ملان
قبله جهان و جهانیان میرساند نوع دیگر کترین فدویت نشان جانفشان تهور خان سیل
سجود عقیدت آموذ کلاه خضر بر آسمان سوده و راه بندگی چون آفتاب بسیر میوه بموقف

لله انقلب کبر اولی
انکساری گوناگون است
القاب باریا فضل عینی
شماره ۱۱۱
شماره ۱۱۲
شماره ۱۱۳
شماره ۱۱۴
شماره ۱۱۵
شماره ۱۱۶
شماره ۱۱۷
شماره ۱۱۸
شماره ۱۱۹
شماره ۱۲۰
شماره ۱۲۱
شماره ۱۲۲
شماره ۱۲۳
شماره ۱۲۴
شماره ۱۲۵
شماره ۱۲۶
شماره ۱۲۷
شماره ۱۲۸
شماره ۱۲۹
شماره ۱۳۰
شماره ۱۳۱
شماره ۱۳۲
شماره ۱۳۳
شماره ۱۳۴
شماره ۱۳۵
شماره ۱۳۶
شماره ۱۳۷
شماره ۱۳۸
شماره ۱۳۹
شماره ۱۴۰
شماره ۱۴۱
شماره ۱۴۲
شماره ۱۴۳
شماره ۱۴۴
شماره ۱۴۵
شماره ۱۴۶
شماره ۱۴۷
شماره ۱۴۸
شماره ۱۴۹
شماره ۱۵۰
شماره ۱۵۱
شماره ۱۵۲
شماره ۱۵۳
شماره ۱۵۴
شماره ۱۵۵
شماره ۱۵۶
شماره ۱۵۷
شماره ۱۵۸
شماره ۱۵۹
شماره ۱۶۰
شماره ۱۶۱
شماره ۱۶۲
شماره ۱۶۳
شماره ۱۶۴
شماره ۱۶۵
شماره ۱۶۶
شماره ۱۶۷
شماره ۱۶۸
شماره ۱۶۹
شماره ۱۷۰
شماره ۱۷۱
شماره ۱۷۲
شماره ۱۷۳
شماره ۱۷۴
شماره ۱۷۵
شماره ۱۷۶
شماره ۱۷۷
شماره ۱۷۸
شماره ۱۷۹
شماره ۱۸۰
شماره ۱۸۱
شماره ۱۸۲
شماره ۱۸۳
شماره ۱۸۴
شماره ۱۸۵
شماره ۱۸۶
شماره ۱۸۷
شماره ۱۸۸
شماره ۱۸۹
شماره ۱۹۰
شماره ۱۹۱
شماره ۱۹۲
شماره ۱۹۳
شماره ۱۹۴
شماره ۱۹۵
شماره ۱۹۶
شماره ۱۹۷
شماره ۱۹۸
شماره ۱۹۹
شماره ۲۰۰

عرض باریا فنگان خوشی بساط خلافت مناط که رفت پیرا فتمش کم از بساط شطرنج است
و بسط زمین و دلش مالامال گنج میرساند نوع دیگر عقیدت فتن سرایا شاعر عبدالغفار الف قامت
به تسلیمات فدویت سمات نون ساخته سر افشار لا بوسله سجدات نیاز تا باوج ماه برافراخته بموقف
عرض باریا فنگان نخچین انجم حج و مستفیضان محفل قناب شمع شاهنشاه فلک بارگاه
خدیو زمین و زمان حند او ند مکتوب و مکان رحمت اعم آنکه بیکار فیض اتم پروردگار
ظل سبحانی خلیفه الرحمانی میرساند القاب شاهزاده کترین فدویان
جان شاعر السار تارک اقتضای تقبیل عتبه فلک رتبه که قبله حاجات مقبلان حق بین
است برافراخته بعضی ملزمان آستان سدره مکان نواب هلال رکاب صاحب عالم
عالمیان که مامن مرادات صاحبان و می زمین است میرساند نوع دیگر کترین فدویان
عقیدت آموذ محمد مسعود بعد تقدیم آداب بندگی و تیمم قواعد پرستندگی بموقف عرض اویا فنگان
انجم انجم تاب سعادت اندوزان پیر حجاب اب خورشید رکاب صاعدا را انکس عظمت و جلال
رافع و ساند حشمت و اقبال گره کشای کار فروز و بندگان مرهم بند جراحت و خشنگان
صاحب عالم و عالمیان میرساند نوع دیگر کترین فدویت کیشان عقیدت اندیش محمد و دلش
آداب تسلیات بندگی سمات بجا آورده بنوع عرض بهره اندوزان محفل فیض انمود
باریا فنگان انجم نور آموذ نواب قمر رکاب غره ناصیه جود و انصال فتیه با صره
سلطنت و اقبال تمام لطف سراپا احسان صاحب عالم و عالمیان میرساند نوع دیگر کترین
خیر خواه دولت اید قرین شمس الدین بموقف عرض مقربان درگاه ابته و اجلال باریا فنگان
بارگاه و اقبال صاحب عالم و عالمیان میرساند القاب بیکم صاحبیه کترین خانه زادان
عقیدت کترین محمد امین بعد تقدیم آداب بندگی و غلامی به موقف عرض افغان
مشکوشی دولت و اقبال و حجابان سرادق عظمت و اجلال نواب قدسی القاب سپهر حجاب
عمده اوان صاحبیه زمین زمان میرساند نوع دیگر کترین داعی دولت ابطراز محمد نیاز

شماره ۱
شماره ۲
شماره ۳
شماره ۴
شماره ۵
شماره ۶
شماره ۷
شماره ۸
شماره ۹
شماره ۱۰
شماره ۱۱
شماره ۱۲
شماره ۱۳
شماره ۱۴
شماره ۱۵
شماره ۱۶
شماره ۱۷
شماره ۱۸
شماره ۱۹
شماره ۲۰
شماره ۲۱
شماره ۲۲
شماره ۲۳
شماره ۲۴
شماره ۲۵
شماره ۲۶
شماره ۲۷
شماره ۲۸
شماره ۲۹
شماره ۳۰
شماره ۳۱
شماره ۳۲
شماره ۳۳
شماره ۳۴
شماره ۳۵
شماره ۳۶
شماره ۳۷
شماره ۳۸
شماره ۳۹
شماره ۴۰
شماره ۴۱
شماره ۴۲
شماره ۴۳
شماره ۴۴
شماره ۴۵
شماره ۴۶
شماره ۴۷
شماره ۴۸
شماره ۴۹
شماره ۵۰
شماره ۵۱
شماره ۵۲
شماره ۵۳
شماره ۵۴
شماره ۵۵
شماره ۵۶
شماره ۵۷
شماره ۵۸
شماره ۵۹
شماره ۶۰
شماره ۶۱
شماره ۶۲
شماره ۶۳
شماره ۶۴
شماره ۶۵
شماره ۶۶
شماره ۶۷
شماره ۶۸
شماره ۶۹
شماره ۷۰
شماره ۷۱
شماره ۷۲
شماره ۷۳
شماره ۷۴
شماره ۷۵
شماره ۷۶
شماره ۷۷
شماره ۷۸
شماره ۷۹
شماره ۸۰
شماره ۸۱
شماره ۸۲
شماره ۸۳
شماره ۸۴
شماره ۸۵
شماره ۸۶
شماره ۸۷
شماره ۸۸
شماره ۸۹
شماره ۹۰
شماره ۹۱
شماره ۹۲
شماره ۹۳
شماره ۹۴
شماره ۹۵
شماره ۹۶
شماره ۹۷
شماره ۹۸
شماره ۹۹
شماره ۱۰۰

اشفای ظلم

اولیٰ فصل فی فضل من اپنے
 حق سے بطریق انوار کے
 اس اسرار کے آرام سے والہام
 حق و حقیقت کا ہے عطاوار
 کے نام کی ستارہ کا
 ہے اسرار و انوار
 جہاں صاف کان پر حق
 بنی ہے اسرار
 صاف کان کو خرم و آوار
 کہ اسرار
 عنان
 بنی اسرار

[illegible]

[illegible]

الحمد لله الذي جعله بركة فينا كما باحن ساعات ودفترين اوقات كتاب فضائل
الكتاب بفضل نصاب مسلم به النشأ خليفة كبري اموزان قبله

وقار و طبع منشی و کشور واقع شهر کانپور بیدریستی عالی بنجام علی

ماکت مطبع بصدر حسن و خونی هزار خوش سلولی

مار نم لاس انطا عوروش

بدرسم بن سبیل مدبر پوسید

بسم الله الرحمن الرحيم
 انتخاب اشعار مکتوبی از شعرا می تقدیم که نشان از ضروری است از
 گلزاران ایران نموده شد اشعار نامیه می نام
 بیایان کدامین قریحانی می آمدی بعد و نیز شاید گفت که حال شای
 بالفت آنکه ایام تو نویسنده افغانی خورشید شود صفی جو نام تو نویسنده
 مدینه آرزو مندی غم و شمار نویسنده شیخ نور محمد که کتبه با شاعر بسیار بنویسد
 نامه شوق ترا من مختصر خواهم نوشت واعلم بیشتر از بیشتر خواهم نوشت
 عکاسی دل بود و حیدره در مکتوبین رسا از شکست نامتو ای یافت مقبول مرا
 تو هم ناچار از بسک خونی ای که مرا زحمت ندیدی و گویی کاغذ مکتوبین سنگ حنا دارد
 بنویسم نامه مشتاق دیدار تو ام شمس از چشم تمام تر کس حشمت بر خانه شمع خوش را
 این شکایت نامه ظاهر با نیامی است و در آنچه دیدم از حد انحصار اخواهم نوشت
 از دل با خسر می پرست رضی تا خبر از تو یافت بخیر است
 قاصد که از یک غم نویسد که درون خوشی در نامه با باره کردن است که خواندن شد
 قاصد رسیده و نامه رسیده و خبر رسیده قانع در حیرتم که جان بکدامی کنم شمار
 قاصد از آمدنش گند آگاه مرا و جید تا کشد به شوق سراسر راه مرا
 رفت قاصد که برو نام مرا گفت خوش و در این خط نامه سیاهیت که من میدانم
 تو در افتادگان را که بدید میگردی مبرق اگر کم کرد قاصد که پیغامی نمی آرد
 گوی در بای قاصد گاه در بای صبا غم فیاضی که بی طاعتی چید که از طاعت خدایم
 شمع شوق می نوشتم دیده و خنجر گفت و در جامی بر خنجران بگذاری مرغی هم آرد
 نوشتم نامه را بر کاغذ زرد و فرد که بجران حال مارا انجمن کرد

نام کلمه لاشی جین خواندن

بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند

جان اعوض نام بقاصد بسیارم
 جزای نام زمانه خوبان نیست
 قاصد نام بهر آن بسیار عاشق
 بانی قاصد شیدا و شوق من کوچه
 قاصد را یار به نام زبانی میداد
 قاصد را یار به نام زبانی میداد
 قاصد را یار به نام زبانی میداد
 قاصد را یار به نام زبانی میداد

اشعار در میان شوق و تمنا
 باز آن که در میان شوق و تمنا
 از غم گذشت جدائی میان او و دوست
 از غم گذشت جدائی میان او و دوست
 از غم گذشت جدائی میان او و دوست

بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند

بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند

از ماضی که غم شد و دنیا شد
 از ماضی که غم شد و دنیا شد
 از ماضی که غم شد و دنیا شد
 از ماضی که غم شد و دنیا شد

اشعار از مصطفی مسافر
 از غم گذشت جدائی میان او و دوست
 از غم گذشت جدائی میان او و دوست
 از غم گذشت جدائی میان او و دوست
 از غم گذشت جدائی میان او و دوست

بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند
 بیا که گویند بیا که گویند بیا که گویند

اشعار متعلق بقدم مسافر
 درین روزگار که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است

چند که کارم انتظار است
 مکتوبی شده دادم بقاصد او
 گوئی مرا که وصل می شود وصل
 شمعان از روی قیامت کبریت
 ز تو که نفس دادم شده صدای
 زمان ماندم از او آتشین سوز
 شمای چو راگز اندیم دنده ایم
 مرگ را رخ بجا سرت دیدار تو کرد
 خادو رسته تمامم افکند فراق
 میگرم و میگرم و میگرم و میگرم
 گوید روز خیره پایان نیرس
 مستی حیرت انگیز پایانی ندارد
 بجز آن ز زندگانی بیزار گرد مارا
 بی تو خوش کرده ام که خنده کار خود
 اینچنان از تیران تو که اخت تیر
 دور از حرم وصل تو شرمیده مانده ام
 سید من بخت بجز آن کش مرا
 شوق زبیک ساخته امیدوار تو بگرم
 در دم زنده گشت بد زمان خبر کین
 از بس غم و دیدار کار است خوب
 هر روز فراق قدر و شمار است

آخرین و قد و دست بودم
 در دل من با من
 در دل من با من
 در دل من با من
 در دل من با من

درین روزگار که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است

جواب نصیحت
 درین روزگار که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است

بده بعهده فریم اگر بنی آبی
 تا که از عهده بولم دی و شوخ قریب
 عشق را کام بهمدیخ گفتم تو نیست
 دیدم و دفتر چنان تاج و تاج
 دل میرسد چو نیم یک بعدش بچشم
 ز قریب عده شب تویم چشم بر هم
 ای عهد شکن با تو اگر کار نبوی
 اشعار مناسب بزرگان که کوچکان و متوسلان نویسند
 شکره ام که من با من گیتی گاهی
 خوشی که تو با منی و من تو بگویم
 شکر از دست تو از دستم و از دستم
 چه خوشال شکم را از انتظار است
 ذوق الطاف تو یکا شش نیاید لم بعدی
 سازم قدم ز دیده و آیم بسوی تو بای
 اشعار یک نیررگان و عهدگان بفرزدان و نوکران نویسند
 این سخن از پیر کفایت افتاده است
 احوال من میرسد با صد نیرر و دو
 در بیان نصیحت و تاسف و حیرت
 شوقم پروانه عاشق من آموزی
 بیارم و خیر از دل خود میبیم

درین روزگار که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است

درین روزگار که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است
 کزین باده و درد که باده و درد است

دامن بسوزان شب تار شده است
 از مینای کبر از ناله گلوی دکنی
 سر بکشد دیدیدی که غمناک دیدی
 بکشد غم خیمه خیمه خیمه خیمه
 چو قدر غم جوان خود در ناداری
 هر آه که دل عازم است شود بر قاف
 هر آه از پیر ادا بر بیای شده بر قاف

[illegible][illegible]

20

مطرب
کتابخانه

تطامی

امیر خسرو

الم

[illegible]

امام شمس الدین
اشراقی خلیفہ

نسخہ الحسب کہ یہ کتاب الامواب مطبوع فی
منہج منشی نول کشتور واقع کانپور میں
برکات منشی کے جوگڑاں باب صاحب اسکی دو
ماہ مایچ سن۱۳۷۵ ع میں نویا رتے
مکتوبات شیانم ناقدہ نجو کے اتمام سے
چھپی

این کتاب را در روز دوازدهم
ماه شوال سال ۱۰۸۵ هجری قمری
در شهر تبریز به خط خود
نویسید و تمام شد

تبریز

محامد خاتم النبیین - غزلیات محامد بن
مولفہ مفتی امیر احمد امیر -
سرور القلوب فی ذکر المحبوب - میخات
پیغمبر کا بیان مولفہ مولوی محمد تقی علیخان -
گلہ ستہ محسن - در محامد پیغمبر شامل رسائل
۱- مدح خیر المرسلین - ۲- محسن نعتیہ - ۳- فتویٰ
صالحہ جمعی - ۴- سراپا کے رسول اکرم - مولفہ
مولوی محمد محسن -
خمسہ محمدیہ - درود فضائل پیغمبر تصنیف مولوی
نجم الدین مجسم -
مجموعہ نسیہ حم حبیب - قصیدہ نعتیہ و خیال
خرد و ذوق و فضائل درود مولفہ محمد کافی -
سبیل الجنان ترجمہ تکمیل الایمان مصنفہ
میر علی تخلص امیر -
تذکرہ الجمعۃ فضیلت مجاہدین مصنفہ نواب
مولوی قطب الدین خان -
فلاح و ایرین - آداب معاشرت شرعی مولفہ
مولوی قطب الدین خان -
موضع الحق - مسائل خبریہ دین مولفہ ایضاً -
تحفۃ الزوجین - میان بی بی کے باہمی حقوق
اور اولی معاشرت مولفہ ایضاً -
تحریک النساء - شہ دار ذکی کلن عورتیں جلال الدین کلن
مولام خلیفہ ساتھ شرعاً کالج درست نہیں مولفہ ایضاً -

محامد خاتم النبیین - غزلیات محامد بن
مولفہ مفتی امیر احمد امیر -
سرور القلوب فی ذکر المحبوب - میخات
پیغمبر کا بیان مولفہ مولوی محمد تقی علیخان -
گلہ ستہ محسن - در محامد پیغمبر شامل رسائل
۱- مدح خیر المرسلین - ۲- محسن نعتیہ - ۳- فتویٰ
صالحہ تجلی - ۴- سراپا کے رسول اکرم - مولفہ
مولوی محمد محسن -
جسمہ محمدیہ - درود فضائل پیغمبر تصنیف مولوی
نجم الدین مجسم -
مجموعہ نسیہ حمیت - قصیدہ نعتیہ و خیال
خرد و ذوق و فضائل درود مولفہ محمد کافی -
سبیل الجنان ترجمہ تکمیل الایمان مصنفہ
میر علی تخلص امیر -
تذکرہ الجمعۃ فضیلت مجاہدین مصنفہ نواب
مولوی قطب الدین خان -
فلاح و ایرین - آداب معاشرت شرعی
مولوی قطب الدین خان -
موضع الحق - مسائل خیرہ دین مولفہ ایضاً -
تحفۃ الزوجین - میان بی بی کے باہمی حقوق
اور اولی معاشرت مولفہ ایضاً -
تحریم النساء - شہ دار ذکی کلن عورتیں جلال الدین کلن
مقام خلیفہ ساتھ شرعاً کالج درست نہیں مولفہ ایضاً -

مجموعہ نواد و نواد نام - شامل چند رسائل و کتب
۱- عامی معنی - ۲- قصیدہ بردہ - ۳- قصیدہ
بانت سجاد - ۴- قصیدہ غوثیہ - ۵- دعا
سیرانی - ۶- قصیدہ ادیس قرنی -
انوار محمدی - بیان اختلاف فرق اسلامیہ
تصنیف محمد امیر اکبر آبادی -
شرح چل حدیث تصنیف میر علی -
مولود و شریفین منظوم - از مرزا علی بیار -
مولود و شریفین شریفیہ - واضح خط از
مولوی غلام امام شریف -
میلاد و مصطفوی - بروایات امامیہ تصنیف
مولوی وزیر حسن -
حدیث میلاد - در فضائل ولادت حضرت
خزنت الاعظم رضی اللہ عنہ -
نسب نامہ رسول مقبول - حال نبشت
سے وفات تک -
تاریخ مدینہ ترجمہ جذبات القلوب ترجمہ
مولوی عبدالحق بریلوی -
جذب القلوب فارسی - مصنفہ شاہ
عبدالحق دہلوی -
قصہ نادر رمضان - مصنفہ عبداللہ خان -
تواریخ احوال انبیاء و رسل



حقصص الانبیاء موسوم بہ ردۃ الاصفیاء از
مولوی محمد طاهر -
عجائب القصص - مبیوط کتابی کہ حالات
انبیاء و اولیائین مرتبہ مولوی فخر الدین - دو
جلدین - جلد ۱ - میں حالات آفرینش نور محمدی
سے تا قعدہ اعظمہ فیلقوس - جلد ۲ - میں تمام
ذکر حضرت ختم المرسلین صلی اللہ علیہ آکہ وسلم -
تاریخ حبیبیہ کہ احوال حضرت از ولادت
تا وفات مصنفہ مولوی عثمانیت احمد -
فتوحات اقدی - علیہ الرحمۃ کا ترجمہ و تالیف
۱- حصہ - میں معازی الرسول -
۲- حصہ - میں فتوح الشام -
۳- حصہ - میں فتوح المصر -
۴- حصہ - میں فتوح البصر -
مجموعہ کتاب عربی میں مصنفہ حضرت فاقدی
مقامیہ کا ترجمہ اردو میں بیارت سلیم غلام نعم
فرمایا - مترجمہ مولوی بشارت علی خان و سید
محمدی حسین -
ترجمہ فقط معاری الرسول موسوم بمغازی اصفاؤ
ترجمہ فتوح العجم - سبکی بہ غزوہ عرب -
تذکرۃ الخلفاء منظوم - خلاصہ فتوح الشام
و المصر و العجم مؤلفہ حکیم امام علی -



